موضوع: حقیقت و حدود خاتمیت

حد و مرز خاتمیت

موضوع بحث این بود که آیا اتمام حجت انبیاء الهی، از شئون و مرزهای خاتمیت به شمار می رود و با ختم نبوت، پایان یافته است، و یا اینگونه نیست و استمرار دارد؟ معنای ختم اتمام حجبت بودن به این معنا است که بعد از انبیاء الهی دیگر کسی که قول و رفتار او حجت شرعی باشد به گونه ای که نیازمند اقامه دلیل نباشد وجود ندارد.

گفته شد اتمام حجت از مرزهای خاتمیت به شمار نمی رود و استمرار دارد و از طریق اوصیاء نبی خاتم (ص) ادامه یافته است. امامان معصوم، حجت های خداوند بر بشر هستند همان گونه که پیامبر اکرم (ص) حجت خداوند بر بشر بود. بر این مطلب ادله نقلی و عقلی وجود دارد.

نظریه سروش درباره اتمام حجت الهی

دکتر سروش در این باره نظریه ای بیان کرده و خاتمیت را اینگونه معنا کرده که حجت شرعی بودن بر انسان ها با ختم نبوت، ختم شده است و ریشه آن در ولایت تشریعی است. پیامبران الهی دارای ولایت تشریعی بودند و مقتضای آن این بود که سخن و رفتار آنها بی چون و چرا حجت بود. شخصیت نبوی آنها، پشتوانه حجیت سخن و رفتار آنها بود. با ختم نبوت، ولایت تشریعی پایان یافته است و به تبع سخن کسی بر اساس آن حجت نخواهد بود و از همه مطالبه دلیل می شود. وی در این باره به کلام شهید مطهری و علامه طباطبایی، و اینکه شیعه مخالف امامان را کافر نمی دانند، استشهاد کرده است.

ارزیابی

در ارزیابی گفته شد ضرورت استمرار حجت الهی هم مقتضای ادله نقلی و هم عقلی است. شریعت اسلام که آخرین شریعت آسمانی است، تا قیامت باید بماند و حفظ این شریعت و قوانین و دستورات آن بدون اینکه امام از مقام عصمت برخوردار باشد امکان پذیر نیست. قرآن گر چه در میان مسلمانان است اما بیانگر تفاصیل دستورات عبادی و اجتماعی و ... نیست. بر این اساس باید از معصوم تبعیت کرد همان طور که از پیامبر اکرم (ص) لازم است مسلمین تبعیت کنند.

حجیت به معنای اجرا و اعمال دستورات الهی در مرتبه نازل آن بدون معصوم هم ممکن است اما مرحله کامل آن تنها با وجود معصوم امکان پذیر است. گفته شد در این باره میان شیعه و اهل سنت اختلافی نیست، و اختلاف در مورد تشخیص مصداق است. قرآن کریم از افرادی نام می برد که مقام نبوت را نداشتند اما حجیت شرعی داشتند و اطاعت از آنها واجب بود، مانند طالوت، ذوالقرنین. در روایات بسیاری از امیرالمومنین (ع) به عنوان کسی که در عین اینکه پیامبر نیست و ماموریت الهی داشته با عنوان ذوالقرنین یاد شده است.[[1]](#footnote-1)

سروش بر مدعای خود دلیلی اقامه نکرده و تنها فرضیه ای بیان کرده است. فرضیه نیز آنجا که مخالف با مطالب مبرهن و مسلم نباشد، می شود آن را طرح کرد، اما در جایی که مخالف با ادله معتبر عقلی یا نقلی باشد، ارزشی ندارد. ادله عقلی و نقلی که ضرورت امام و عصمت او را اثبات می کند، در مقابل این فرضیه قرار دارد. وی خاتمیت را به گونه ای خاص معنا کرده است و آنچه بر خلاف آن است را می گوید باید تاویل کرد، در حالی که اگر وی خاتمیت را درست معنا کند این مسائل پیش نمی آید.

از سوی دیگر مطلبی که آقای سروش از شهید مطهری نقل می کند نیز ربطی به مدعای وی ندارد. شهید مطهری می فرماید نبوت دو وجه داشته است: تشریعی و تبلیغی، و این دو با ختم نبوت به امام منتقل نشده است. مسئولیت امام، تشریع و تبلیغ دین نیست، بلکه مسئولیت خاص وی مرجعیت است. این همان مقامی است پیامبر قبل از آن داشت و اگر در فهم معنای دین، اختلافی رخ می داد، مرجع و رافع آن پیامبر اکرم (ص) بودند. بعد از ختم نبوت، این مقام بر عهده امام است. بر این اساس طبق نظر شهید مطهری، همان ولایت تشریعی که پیامبر (ص) برای تبیین و مرجعیت در حل اختلافات داشتند بر عهده امام است. بنابراین شهید مطهری این مطلب را انکار نکرده که امام حجیت الهی ندارد تا به عنوان شاهد کلام شما شمرده شود.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. بحارالانوار، ج26، ص 68-74 [↑](#footnote-ref-1)